

الفبای انقلاب

فاضل غیبی

پس از تجاوز وحشیانه روسیه به «جهان آزاد»، چنان موج گسترده‌ای از تبلیغات مبتدل سوار بر واژه‌های آشنا در جریان چپ در رسانه‌ها به راه افتاده است که باید دستکم برای هواداران صادق این جریان که روزی روزگاری از جمله نخبگان جامعه به شمار می‌رفتند، تکان دهنده یا لاقط حیرت‌انگیز باشد. سوءاستفاده ساینبری‌های رژیم اسلامی از کلیشه‌های «چپ روسی» برای پشتیبانی از پوتین چندان دل‌بهم‌زن است که دیری نخواهد پایید نسل جوان چنان به جریان چپ بنگرد که از آشنایی با دستاوردهای فکری مارکسیسم بپرهیزد، و این خود ضربه‌ای دیگر به شعور اجتماعی ما ایرانیان خواهد بود. از این رو باید با پافشاری فراوان از ایرانیانی که به گفتارهای سیاسی علاقمندند، بخواهیم که در این گیر و دار تأثرانگیز "آداب" نگرش اجتماعی و سیاسی را نیز به کار بندند، زیرا در غیر این صورت در دنباله‌روی از جریانی که زمانی بر اثر پیوندهای عاطفی بدان وابسته شده‌اند، «سیاست‌زده» و چرا نه؟! فریب‌خورده، باقی خواهند ماند.

امروزه «جبهه جهانی چپ» چندان از اصل خود به دور افتاده و در خدمت اهداف جهان‌خواران روسی، چینی و اسلامی قرار گرفته است که گویی ادامه حیات خود را در گرو چنین در یوزگی می‌بیند؛ در حالی که اساساً این فلسفه مارکسی بود که به نوبه خود گامی اساسی در راه "ساخت دنیا" برداشت و روشی را ارائه داد که به کمک آن می‌توان در مسیر شناخت پدیده‌های پیچیده طبیعی، اجتماعی و انسانی کوشید.

بنا به این روش پدیده‌هایی پیچیده مانند جامعه بشری از ویژگی‌هایی پُر شمار برخوردارند که صرف شناخت یک‌یک آنها به شناخت درست از پدیده کمک نمی‌کند، زیرا حتی اگر ویژگی‌های جامعه را به زیرمجموعه‌های تاریخی، اقتصادی و فرهنگی و... نیز تقسیم کنیم، بازهم نشانه‌های لازم و کافی برای اینکه بینیم جامعه‌ای به کدام سو حرکت می‌کند، نمی‌یابیم؛ بلکه باید ویژگی‌های پدیده‌های پیچیده را در گنش و واکنش با یکدیگر در نظر بگیریم و از میان آنها یک ویژگی «عمده» و «تضاد اصلی» را تشخیص دهیم، که با تکیه بر آن می‌توانیم سرنوشت و روندهای آتی پدیده را پیش‌بینی کنیم. در این صورت میان «عینیت اجتماعی» و «اراده جمعی» هماهنگی لازم برای رشد سالم جامعه فراهم خواهد آمد.

البته تشخیص این «تضاد عمده» به سادگی ممکن نیست، و تاریخ سده بیستم نشانگر اشتباهات بسیاری است که با تجربه‌آموزی از آنها اندیشه انتقادی در کشورهای پیشرفته به افق‌هایی تازه دست یافته است؛ از جمله خود مارکس و ویژگی عمده «سرمایه‌داری» را به اشتباه در «تولید ارزش اضافی» (بخوان: استعمار کارگران) تشخیص داد، در حالی که پیشرفت‌های علمی و فنی، موتور پیشرفت سرمایه‌داری است و سرمایه‌داری به سبب استفاده از این موتور نه تنها از میان نخواهد رفت، اما در راه پیشرفت به سوی ساختارهای سوسیالیستی دگرگون خواهد شد.

از پیامدهای این اشتباه مارکس یکی این بود که پیروان او تا به امروز کماکان در انتظار فروپاشی نظام سرمایه‌داری هستند و برای زنده نگاه داشتن این "امید واهی" هر راست و دروغی را درباره «بحران سرمایه‌داری غارتگر و جنایتکار» باور می‌کنند. این اشتباه در کنار موارد دیگر، زمانی فاجعه‌آفرین شد که "امپریالیسم" سرخ روسی در بازی با فاکت‌ها و عمده نشان دادن ویژگی‌های غیر عمده، نفوذ تبلیغی خود را بر بخش مهمی از جهان برقرار کرد و با دامن زدن به «جنگ سرد» نزدیک نیم سده در سرتاسر دنیا به جنگ‌افروزی دست زد و در خدمت هدف‌های جهانگیرانه خود جوامعی پر شمار را از مسیر عادی پیشرفت باز داشت.

اصل بسیار مهم دیگری که می‌توان از روش شناخت مارکسی فراگرفت این است که هر پدیده زنده‌ای مانند بدن انسان و یا پیکر جامعه از ویژگی‌های درونی و بیرونی بسیار برخوردار است، اما مهم این است که «تضاد عمده» میان دو پاره اصلی در درون پدیده سرنوشت آن را تعیین می‌کند. از تخم مرغ گرفته تا بدن انسان و یا جامعه بشری، هر پدیده زنده‌ای در نهایت فقط تابع کنش‌های درونی خود است و عوامل بیرونی فقط می‌تواند برخی ویژگی‌های درونی را تا حدی تغییر دهد؛ مگر آنکه "تخم مرغ" بشکند و یا کشوری توسط نیروی خارجی اشغال و یا «استعمار» گردد، که طبعاً در این صورت دیگر نمی‌توان از پدیده‌ای زنده سخن گفت.

نمونه انقلاب ۵۷ کافی است تا نشان دهد که نادیده گرفتن دو روش یاد شده چگونه ایران را به غرقاب نکبت امروزی فروافکند. بنیان انقلاب را دهه‌ها پیش از آن حزب توده با ظاهری منطقی و اقناعی چنین بیان داشت که تضاد و درگیری عمده و به عبارت دیگر سدّ اصلی در برابر پیشرفت ایران، «تضاد با امپریالیسم» است و لاجرم اگر به «غارت امپریالیستی» پایان داده شود، راه برای غلبه بر همهٔ دیگر مشکلات و موانع پیش روی جامعه گشوده خواهد شد. در دهه پیش از انقلاب که جریان‌ات چپ نوین و به تقلید آنها نیروهای اسلامی نیز این «تحلیل» را از آن خود کردند، راه به سوی جهنم اسلامی گشوده شد و همهٔ کوشش‌های صادقانهٔ ایران‌دوستان به باد رفت.

ایرانیان در دوران رضاشاه هماهنگ و هم‌اواز بودند، که پیشرفت کشور فقط به کوشش ملت وابسته است و دوستی و داد و ستد با دیگر کشورها موجب امنیت و رفاه است. از این رو می‌توان تصور کرد که گسترش تبلیغات کمونیست‌های روسی بر علیه «امپریالیسم غرب» و به چه کوشش‌هایی نیاز داشت، اما آنان توانستند با صرف مخارج فراوان و سیاه‌نمایی کشورهای دیگر به هدف خائن خود برسند و در میان بخش بزرگی از نسل جوان ایران این تصور را تبلیغ کنند که ستیزه با کشوری دیگر راه نیکبختی ایران را هموار خواهد کرد!

در حالی که حتی بنا به روش شناخت مارکسی هیچ‌گاه هیچ کشور و نیروی خارجی نمی‌تواند سرنوشت کشور دیگری را به طور عمده تعیین کند و روند تطور و تحول هر جامعه‌ای را مجموعهٔ موقعیت‌های اجتماعی، تاریخی، فرهنگی و سیاسی تعیین می‌کند. جامعهٔ ایران پیش از انقلاب جامعه‌ای رو به رشد، عاری از تشنجات اجتماعی و برخوردار از ثبات سیاسی به شمار می‌رفت. مشکل اساسی و «تضاد عمده» در کشور بازماندگی رهبری سیاسی از رشد دمکراتیک جامعه بود که به ویژه در دهه آخر پیش از انقلاب، پس از دوران طولانی «اصلاحات آمرانه»، از آنجا که به مشارکت دمکراتیک در ادارهٔ جامعه مجال نمی‌داد، به بحران سیاسی فراگیری دامن زد. چنین مشارکتی با توجه به پیشرفت همه‌جانبه و شتابان کشور به ضرورتی برای ادارهٔ امور بدل شده بود، اما دستگاه حکومت از تن دادن به آن ابا می‌نمود. بنابراین «تضاد عمده» در جامعهٔ ایران «تضاد» میان دیکتاتوری حکومتی و دمکراسی سیاسی بود، که حتی اگر به بدترین حالات ممکن به پیش می‌رفت، باز هم به ناگزیر به تحوّل مثبت منجر می‌شد.

اما هدف دو گروه اصلی مخالف حکومت، تحول دمکراتیک کشور نبود، بلکه اسلامیون به ایران بعنوان نخستین جبهه در راه تسخیر دنیا می‌نگریستند و چپ‌ها در خدمت جهانگشایی کمونیستی خواستار رژیم «ضد‌آمریکایی» بودند و بدین هدف حکومت شاه را نه تنها وابسته و گوش به فرمان "اجنبی" قلمداد می‌کردند، بلکه چنان جلوه می‌دادند که ایران کشوری اشغال شده از سوی قدرت‌های غربی و به ویژه ایالات متحد آمریکا است و محمدرضا شاه نه سکاندار دستگاه حکومتی عقب‌مانده در کشوری عقب‌مانده، بلکه تنها پایگاه دیکتاتوری در ایران به شمار می‌رود. هدف این تبلیغات نه پیشبرد حکومت ایران به سوی دمکراسی و پیشرفت، بلکه جایگزینی آن با حکومتی ضد آمریکایی بود.

از دستاوردهای مهم نگرش مارکسی یکی نیز این بود که دستگاه حکومت در هر جامعه‌ای به شکل طبیعی در روند تاریخی خود از ساختار خودکامگی فردی به سوی دمکراسی سیاسی رشد می‌کند. بنا به نظر آنتونیو گرامشی، دستگاه دولت بزرگ‌ترین دستاورد هر جامعه‌ای است که مرحلهٔ رشد سیاسی، اداری، حقوقی، اقتصادی و فرهنگی آن را بازتاب می‌دهد. بر این اساس درهم شکستن دستگاه دولت بزرگ‌ترین ضربه و خیانتی است که می‌توان بر ملتی روا داشت، و جالب است که کمونیست‌های ایرانی با وجود تجربهٔ فجیع شکست دستگاه دولت روسیه در پیامد انقلاب اکتبر، درهم شکستن دستگاه حکومت در ایران را تشویق و تسهیل کردند.

بنابراین از دید مارکسی سرنگونی رژیم شاه و تلاشی دستگاه دولت نه تنها در جهت مخالف رشد طبیعی کشور بود، بلکه چنین رویکردی هیچ‌گونه جایگزینی جز سقوط به بدویتی مطلقاً اقتدارگرا در پی نمی‌توانست داشته باشد. در عمل چنین نیز شد و انقلابی که سمتگیری ضد مارکسیستی آن را چپ روسی تعیین کرده بود، دست در دست بدویت اسلامی ایران را از گردونهٔ هنجارهای جهانی به بیرون افکند. بازماندگان چپ روسی، در چهار دهه گذشته مدعی بوده‌اند که گویی اگر دستشان از قدرت سیاسی کوتاه نمی‌شد می‌توانستند از فاجعهٔ اسلامی در ایران پیشگیری کنند، در حالی که درهم شکستن دستگاه

دولت و برقراری حکومتی ضدآمریکایی خواست نخستین چپ‌روسی بود، که در انقلاب ۵۷ بر زمینه ساده‌لوحی و کمبود خودآگاهی ملی به جامعه ایران تحمیل شد.

در این راستا ناگفته پیداست که روند اجتماعی نه تنها هیچ‌گونه اشتباهی را نمی‌بخشد بلکه به پیامدهایی دامن می‌زند که جبران آن ناممکن می‌نماید؛ چنان‌که تشخیص نادرست بیماری، نه تنها کمکی به درمان بیمار نمی‌کند بلکه اگر استفاده از دارویی نادرست را در پی داشته باشد می‌تواند به مرگ بیمار بینجامد.

با این همه بدویت اسلامی به برآمدن رژیم چندان وحشی انجامید که دنیای مترقی با وجود در اختیار داشتن تجربه دو نظام استالینی و فاشیستی سرشت ضدبشری حکومت اسلامی را درک نکرد. البته از آن زمان بیش از چهار دهه می‌گذرد و در طول این مدت شناختی نسبتاً گسترده از رژیم اسلامی به دست آمده و ماهیت آن به عنوان سومین و بدترین شکل نظام توتالیتر تا حد زیادی روشن شده است. کوتاه سخن آنکه، حکومت اسلامی اضافه بر مشخصات دو رژیم توتالیتر مورد اشاره، از دو ویژگی بی‌همتا و متفاوت نیز برخوردار است: یکی آنکه خلاف دو نمونه گذشته که ایدئولوژی خود را به زور تبلیغات حاکم کرده بودند، رژیم اسلامی بر پایه‌های اقتدار و نفوذ مذهب حاکم بر جامعه استوار است.

دیگر آنکه خلاف دو نمونه پیشین که دستکم برای سوءاستفاده از علایق ملی، در راه نوسازی کشور خود می‌کوشیدند، رژیم جهل و جنایت اسلامی نه تنها به منافع ملی ایران اعلام جنگ داده است، بلکه تشدید فقر مادی و معنوی توده را برای حفظ پایگاه اجتماعی خود سودمند بلکه حیاتی می‌یابد!

بنابراین این بار از دید مارکسی با پدیده‌ای کاملاً نوین در تاریخ روبرو هستیم که رژیم برآمده از درون جامعه، کشور را برای رسیدن به اهدافی واهی و ضد انسانی گروگان گرفته و نه به عنوان پاره‌ای از پدیده جامعه ایران، بلکه به عنوان نیرویی خارجی و اشغالگر عمل می‌کند!

البته در دو رژیم توتالیتر فاشیستی و استالینیستی نیز ملت از دو سو یعنی هم از سوی رژیم توتالیتر و هم از سوی پایگاه اجتماعی آن به شکل گزرنبری مورد فشار قرار داشت. از این رو در زیر سلطه رژیم‌های توتالیتر، خیزش‌های مردمی یا مکرراً سرکوب می‌شود و یا به جنگ داخلی منجر می‌گردد.

بنابراین تنها راه غلبه بر چنین رژیمی دخالت نظامی از خارج است و بدین دلیل نیز بشریت پیشرفته در نیمه سده گذشته ناچار شد تا کشورهای فاشیسم‌زده، از آلمان نازی تا ژاپن میلیتاریستی، را به کمک نیروی نظامی به زانو درآورد. در این میان این نکته تاریخی را نباید نادیده گرفت که ملت‌های فاشیسم‌زده مانند آلمان و ژاپن نتوانستند گام‌های مؤثری در راه شکست رژیم‌های توتالیتر خود بردارند و این با در نظر گرفتن نیروهای سرکوب و نیز فشار تبلیغی چنین رژیم‌هایی، جای شگفتی ندارد.

اما امروزه در عصر اطلاعات می‌توان و باید انتظار داشت که ایرانیان بتوانند با خیزش مسالمت‌آمیز از درون و جلب پشتیبانی جهانی در کم‌هزینه کردن گذار از رژیم اسلامی سهمی بزرگ بر عهده گیرند. از این دیدگاه، تنها راه گذار از حکومت جهل و جنایت به کمترین قیمت ممکن، "فشار گزرنبری" هم‌زمان از درون و بیرون است، و بنابراین اگر اینک پس از بیش از چهار دهه افشاگری و تجربه، هنوز کسانی شعارهایی انحرافی بر گرفته نمونه‌های زیر مطرح می‌کنند، در نهایت یا فریب‌خوردگان و عوامل سایبری رژیم هستند و یا «چپ‌های خجالتی»:

- «رژیم اسلامی باید بدون دخالت خارجی و فقط به وسیله خود مردم ایران سرنگون شود!»
- «هر گام اصلاحی کوچک، بهتر از انقلابی است که می‌تواند ایران را به سوریه دوم بدل کند!»
- «انقلاب ۵۷ استقلال را نصیب ایران کرد و سرنگونی حکومت امروزی به تسلط دوباره خارجی منجر خواهد شد!»
- «با خیزش سراسری کارگران و سرنگونی سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم راه پیشرفت واقعی کشور گشوده خواهد شد!»

...